

به قلعہ رفت و اندرون حرم سرایش در حجره تنگ متاخر خریدہ بنجان مسطور فرمود ای متوسر  
 ہر چه کہ داری بہ بہادر سپردہ صلح کن با فقط قلعہ ترا با و نمیدہم بجز در اسب تمام چنین ارشاد فرمود  
 خان مزبور دل از دست دادہ میان استقامت خود بہ کتکہ بہمیت شکستہ دیوان خود را  
 مع مخالفین و سامان ضیافت بحضور و اندہ کردہ التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر  
 بر حسب تقدیر خود و نفوذ اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و تکاؤد رحم خداوندی  
 میندول حال آن دولت مند قدیم داشتہ التماسش بجزیر قبول فرمودہ و غربی قلعہ بر کنار  
 جوی تنگ بہرہ اعلام و پیام خاص نصب کنانیدہ داخل خمیرہ گردید اما تا ایصال زر  
 دیوانش را رخصت قلعہ نفرمود پس فرمای آن روز در عرض پنج لک روپیہ نقد و سب  
 فرستادہ بہ سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و ہوا خواہی نمودہ از دست قہر نواب  
 و راست چون نواب بہادر را بند و بست دیگر جایا با مطلوب خاطر ہمایون بود مبلغ مذکور  
 گرفتہ روز دیگر از آنجا کوچیدہ از راہ پتی گذرہ و پندی گذرہ و کپتال حد و دہلاری را بہ این  
 ارادہ کہ پالیکار آنجا را زیر ساختہ قلعہ شمس مسخر سازد جرات جہان کشانی خود در دل بست  
 جنگ ناظم دہوتی کہ او خفیہ ہمراہ او در ساختہ ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خدا دایمی نمود  
 اندازد و ضرب پیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرمودہ در ظاہر بہانہ آتش فرود نشین در  
 دیہات قلمرو ای درک و انمودہ رسالہ مردم بار و پیادہ را فرمان داد تا سر داران بہمیت  
 بتزدن شایان سید ہما پیش راندہ بہ شکست حصار پائین و کشایش متاعہ کوہی بہمیت  
 گماشتند و بہ سعی بسیت روز بروز جگ گوشہ پائین قلعہ آک ایسان رویہ واقع است بر پیش  
 گلوہامی اتواب بیخہ شبی حمل نمودند اما نایک محصور ماندانہ کوشیدہ بہیچ روہراس ابدل  
 راہ نداد و بدفع حملہ پر داختہ کامیاب برآمد نواب از جراتش بہم بر آمدہ اتواب کلان

زید دهن کوه شمالی قایم کرده بشکست حصار کوه و بان دادا متکفلان نهات ملک گیری  
 چند سنگ کلان از توپ بجل زمانه نایک پرنیذند بطور این حال زمان علاقه اش  
 فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بطور از نواب بهادر راه مصالحه میاید و  
 هر قدر زر که او میخواهد بسپارد اگر آنقدر ضرورتی بود بهمه زیورهای گران بهاسه ما  
 می سپاریم عیاذ الله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس سلامت نخواهد ماند پس  
 نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک و پیه فرستاده داخل سلسله زنیهار  
 خوابان کردید در آن اثنا منتهیان اخبار بسامع اجلال رسانیدند که تا تیمار بهینه باظم مرج  
 باغوا می گویند راوین امرت را و حاکم کجند گنده بعزم خرابی تعلقات ضبطه کار خداد  
 فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دربار است چون نواب ایند نسبت  
 آن ضلع و گوشمال مرهضه و رفتاده بود التماس با یکا فرزور را با اجابت مقرون ساخت  
 دو لک و پیه تقداز گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشه نهضت فرموده از گھاٹ  
 کرنا تندی تنگ بهدر اچھور کرده بکوچهای دراز نیکا پور رسید و بود که غنیمت از بیچار  
 نواب آگهی یافته از ترس دستبروغانیان لشکرش بهوش هواس باخته ناکام راه مرج طی کرد نواب  
 از انجام رجعت کرده بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخت خرق  
 در روز لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار روپیه مقرر شدند گذرانید و فاع گشت  
 پس از آنجا بطرف سری مہتی و دقل کشمیری گذشته و پیش کش شایان از پالیکاران آن است  
 گرفته به بیابان عرفانی گنده خیره و شرگاه بسیار است و مراجع حاکم آنجا را بملق قاضی یاد فرمود  
 از آنجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چتری اند و کبھی سلام می کردند در ایام سلف  
 همه ملک کرنا گین و کن بلکه از حصار طیسوار تا کنار جوی نربازیر حکم خود یاد داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران با و با نشان اسلام یعنی قطب شاه و عادل شاه و نظام شاه  
 در نواح نیال کوئیکه برکنار این طرف جوی کشتی واقع است در سن نهصد و هشتاد و دو و هجری  
 هجرت و تاریخ کشته چنانچه مرد رام راج روز آدینه تاریخ اوست سلطان عالم گیر در عهد فرزند  
 خود سده محل یعنی حویلی آنی کندهی و در وجهی و کنگاوتی بصرفت ما یحتاج و البتگان ایشان  
 گذشته بود چنانچه رقم مسطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب  
 تذکره البلاد و احکام ظاهر ساخته در اولاد خود را کسبند سخت و امنوره پسر خود را مع چیری  
 سامان نذر و لک: پسر فرستاد و امان خواست نواب بر عهد کی جد و ابائش نظر غور فرموده معانی  
 پیش کش برداخت از حصو خلعت بجالی محالاش عنایت کرده از راه برهن بلی و حسب علیه  
 بنواح پیش و درگ سید پالیکار آنجا به بیم تاخت و تاریخ ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سده  
 لک و پسر بخصو فرستاد و فرودیت خود ظاهر ساخته مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفت بر بند  
 و نصاب او را به هنامی فرموده اجبار نویسن و واقعه نگار دانا را به دارالمقرش و تبه منسب فرموده از راه  
 بوگا پشن سواد با گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و با حصار پالیکار آنجا  
 که بارها و صاف نادانیش لسمع شریف رسیده بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت  
 مخفی ماند که پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بهره و از شعور معرا و افیونی بود همه  
 محاصیل تعاقبه خود در خریدی افیون صرفت می کرد اکثر اوقات بهر بالاخانه سوار شده  
 تماشا و نظاره کوه و دشت می نمود چونکه در بروی قلعه با گل واری تالابی پر آب و کوچه  
 آن طرف تالاب است از کار پرداز خود می پرسید که بر این آن کوچه افیون خالص چیست  
 آب تالاب اگر شیر بهر سده مردم در چند روز تمام خواهد خورد و او می گفت البته در یک ماه صرفت  
 خواهد شد و جواب می داد شاید که آدم مثل عصفور است که قدری قدری بخورد

و قطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فرورد بهین مرد کار است چون بالیدن در  
 و شستن و صبحی نشیند بعد دو پیر روز تا هم بسز اولی دیگر کار کتان فراغت حاصل می کرد  
 غذایش اکثر اوقات شیرینج مقرر بود پس نش اخذیه اش پز اینده پرستاری برایش  
 می فرستاد چون پرستار سر و باز و لیش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام  
 بیمار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه میرفت و طعام منجور و باغچه بجا  
 یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود پسیر آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته  
 مستعد می نمود و به سزا اولی کار پرداز سیلغ میخرا مید بعد یک دو ساعت از می سپید  
 چند روز شد که از خانه نقل کرده باز بچند روز مجمل خاص خواهم سید او می گفت البته  
 به قطع دو سه منزل اه فایز خانه خواهم شد خندان جواب می داد که ما کیوتر نه ایم تا بدین  
 سرعت پر پرواز کشایم عرض از کار حاقش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجی چون  
 آن نادان محض حسب کلمه بهر یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش سنا حاقش آشکار  
 ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور  
 آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال بهایون فال غیر از دو سه من افیون خالص  
 تو شکنجه مهتیا و دو صد ماده گاؤ پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زبور و زره و نقره بر بدن کنیز  
 حاضر است اگر منظور باشند می گذارم نواب بر سخنان بیموده اش بی اختیار خندیده  
 کرد و دویی بصره مایحتاجش بر او بحال داشته امینی را برای بند و بست آعلقه گشت

به دار السلطنت بپن معاودت فرموده

ذکر ادای مراسم هینت شاد بهای کتخدانی صاحبزاده و اراقد  
 و دیگر صبیبه های شهرها از صاحب یعنی برادرزادان خود بدولت

و صبیحه مرضیه در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخت  
منظر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تنبیت سمات  
شادیهایی کتبخانی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای میسر سلطان صبیحه  
امام صاحب بخش نایب مرحوم را که از ارکاش آورده بود بخوانش و رعیت خود خواستگاری  
نموده اسباب طوسی مهیا ساخت اما مستورات تقی عصمت و عفت نواب یعنی والد  
ماجد و صاحبزاده و اهل بیله مرضیه حیدر صاحب کلان صبیحه نامزده را قبول نمود و حسب  
استرخاصی خاطر نوشته و اهل قبیله رقیه بانو صبیحه لالی میان شمشیر چه کولی را که همیشه  
حقیقه برهان الدین سپه سالاری شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجید و خاطر  
شده فرمان داد که در یک شب بهر دوزخ عصمت موجه عقد موصلت و مناکحت مستحکم  
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوسی شادایانه طرب و کوشش و دل سائز تنبیت  
از بهر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب آوند و مراسم سور و سرور بطور اهل و کون طرز  
دولتمندان و نشان خیره بر داشتند که قریب یک ماه که چه و بازار شهر چون حجاب عروس  
و داماد آراسته شده صدای طرب و جشن های با طراف امم شایع گشته و محفل عشق و  
مشاکل یا ساز و سامان خوش ملی چنان میتاگردید که همه دادانی و اقا صبی چه از ملازمان  
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه تر و خشک نساختند و سر داران لشکر  
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان تا بهید طلعت چون عروس و داماد با شاد  
زنگارنگ خارجست در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخیز و شدند و به  
بخششهای در گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزوی نیاز و نیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سید و زنان حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانه نایب برده از  
خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشته را سوار کرده بر دریا و قبا  
لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقباب جمع شده اجازت  
خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواهد خود بوسید مشاطه بلند  
رتبه ادا ساخته هم و ماه را قران سعادت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است  
که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الدیار و منلوک باشد عزت و وقار می بخشند و ابانت  
قوم اجنبی با وصف شرافت و صحیح نسبیش بر فرو کنایه ادا می کنند بالغرض چون  
از رسوم مهمت و تمینیت فارغ گشتند هر دو زوجه تا موس موته را داخل محاسری  
صاحبزاده و الا شوکت نموده آسودند من بعد نواب عبیدین شهباز صاحب مرحوم  
که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در  
کولار انتقال نموده بود و دست و دختر و یک اسپر عبید القادر نامی داشت و او نوجوان در  
جنگ انوتی از گاوره توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از لطن بی بی قوم خود بود  
حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن نام حقیقی صاحبزاده  
گشته بود و در دختر از زوجه قوم اجنبی ناکتخا بودند با یکی تربیت علی خان نایب را  
شرف مناکحت بخشید و ثانی را یسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از  
اهل دکن بود عقد مواعلت بر آیین دکنیان و طرز دولتند ان بر بسته فارغ گردید  
سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ  
سید علی خلعت شاه صاحب کمندی که صاحب موصوف صاحب الوقت نواب  
بود و بوجوه کالت حیدر آباد در فتنه سوال و جواب مصاحبت و ضوابط اتحاد و مصداق

فیما بین ناظم حیدر آباد و نواب و الاثر ادرست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آبخا و  
 اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسبب شایان دولت و اثبات ثروت  
 و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مر و باجرت و امور را  
 فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر او شده بود پسندیده باز در واج صبیح  
 خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عصر یکسال ازین کار با  
 فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و تمام دولت مامور و مفید شده شهنشاه الت  
 و الضامن را بر جانب ناجیه وان گردانیده تا هر جا زد می و راهزنی و آنچه با او کرده بود  
 پیدا آورده باشد بسیار است رسانیده هر کجا که سپاهی و ظلم و ستم از تفرع باید منهدم  
 گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را با یالت و ضبط  
 تعلقات منصوب گردانیده در گردآوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد  
 و اسفند یار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جرج از هر فرقی و اهل  
 هنر با زیر نظر رایت نظر آیت جمع ساخته سوداگران و کاروانیان اقالیم و ولایات را قولنامه  
 مضمعه مساعد فرستاده بسته از قسم پارچهائی نفیس و طویل و طویل را سان عراق مان  
 و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده شسته بزرگ بخشی هم را ام خود کرد و شمعان چیست  
 چالاک ایتربیب لشکر نامزد فرمود قریب و هزار جو بس و سوانج نگاران با تیر سیر در اطراف  
 ولایات نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدر آباد و پونه چنیا پشن و در دهل و بنگال و ایران توران  
 و کابل بر گماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سر پا بگوش می شنید خصوصاً در هر  
 تعلقه یالی کار باج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جا سوسان و خفیه  
 نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامه مفصل می طلبید و الا

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بنادر فراسیس و لندیز و پریس مع دیگر سالان ولایت

فرنگ لکو که از خرج کرده فراهم می ساخت

ذکر فوج کشتی تاتیامرپه ناظم مرج و گویند راوین امرت را و سبور او

کهما تکیه غیره سران مرپه بغرم تسخیر خرابی ممالک محروسه نواب بهادر  
از طرف پونه و تا ختن ابراهیم خان دهنوسا بهین عزم از جانب حیدرآباد

واسیر و دستگیر شدن سران مرپه بدست غازیان لشکر نواب و

ناکام رفتن دهنوسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و

یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داده آنکه

چون نواب بهادر در پین چندی بر بند و بست خود و گرد آوری لشکر و سامان جنگی نامور

بود بابت جنگ ناظم دهنوی و هزاره او فتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بنا ظم حیدرآباد

و کار برد از پونه متضمن وانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال عظمی و اقبال نواب

که ترقی جاه و شمش را به یقین موجب فعل دولت خود مید استند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر

وقت بودند اگر چه نواب بر فتنه انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبیل از

وقوع واقعه مزاحم احوال حدی شدن شایان همت الانهت و مناسب ای جهات گشای

دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت مزید لیکن مانند پلنگ شکاک

مستعد فرصت حیدر بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا خیر

رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران مرپه را با خود متفق ساخته شورش از برای نواح

بادامی و دهار و است اگر چه کار پرداز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود بنیال



خود پستی گردن نخوت و بویج برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدر آباد بر حسب  
استدعای ناظم ادهونی و حاکم گتمی ابراهیم خان دهنسار که در سپاه گری دم انا و لاجوی  
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که  
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را در ساختن میرسد و ناظم ادهونی لشکر خود را تسخیر  
یلاری فرستاده چنانچه صف در جنگ سپه سالار شری موسی لالی فرانس که رستم جنگ خطا  
دارد بمجا صدها اش همت گماشته کوشش می نمایند و نایک محصور روانه و از سعی جمیل در دفع  
خصم بطور میرسانند تا نواب بهادر محمد علی شجاع را به پنج هزار مردم پار حیار و هفت هزار سوار  
خونخوار مع فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد و بطرف دهار و ارنه مروده پیشتر که چنانچه چون  
سردار شجاع بر سبیل یلغار بر صده پانزده روز فایز دهار و ارنه گردید شمالی قلعه میدان وسیع و  
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهند کور بروداده اعلام ظفر انجا  
نصب می کنند و هنوز خیمه بانم استاده و باران شپت گاوان و شتران میدان برین بنفیان  
که سران خصم که در آن روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ بازی نیز  
به اراده فرود آمدن در جمون میدان که پیش از دوروز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند  
بجمع لشکر و سامان خود بر خاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر  
سالار شجاع را که اندک نماند و او و نشان قریب سستی هزار سوار و بیست هزار پیاده با نشان ترو  
ضرب توپ بودند و حساب خود بجوی دزد گرفته جمله یکبار یعنی سران و سپاه حمل کرده  
در تاختن شجاع مذکور چاکلی تمام بکار برده و توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته  
بدست راست بانمازان آتش نشان را قائم کرده بود و چون که اهل غنیمت را ندرون پرتاب  
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلوله های انگوری پرکنانیده مستعد

آتش فروزی داشت متواتر سرگرد و شلکهای بنا دلق بقواعد درست زده همچو سنابل  
گندم و چوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند  
و از عقب آنها سواران خوشنوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من المدوح  
قریب بر سر مقهوران خاک مذلت سحفتند و بانداران از یک طرف آتش فتنه افروختند  
خامهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تصور غارت سوختند القصد و زعید بر لشکر  
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیامر که مرد جسم بود بعد از شلکهای توپ بندوق  
از پا در آمد یعنی از ان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بنجا که تضرع نماید  
و دیگر سران بی حیثیت که از بیچیدن دود توپ تفنگ او سلامت از ان محسوس گاه  
مرد آزما می گم کرده از درختندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تارکی حشمت است  
آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و تاج گویال تاز دیده عقل و بهوش و در خسته بود  
مجر و جان بر کشیده بر تن های سلامت خود با امید جان بر شدن راست کرده زمان  
بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواهد دست یغما کشاده هر چه آنچه  
ببرند سپیدار شجاع بر این فتح غیبی که غیر مترصد بود سجرات شکر بهر گاه فتح بخش  
حقیقی مؤثر ساخته دو گانه شکرانه گزارد و تمامی سران را که در دوازده کس و سر گروه  
او نشان تاتیامر و نشان گشان آورده در خیمه پیچیده بجای فغان با اعتبار سپهر بجزان  
و شکران مع دیگر سامان بنحیت آن جماعت که پیش از حساب قیاس هر رسیده  
بود نصرت به سواران دلیر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بقدری برای  
خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازه آن خمی حاضر می بودند یک بخشید و زمان  
از سیران آن قوم را به جبار نکاح اهل اسلام از زانی داشته همون میدان نصرت

تو امان رحمت زول ایات طمق آیات گردانیده فایز کشت فردیاد داشت نصف سیاب  
 عنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضرت واته داشت چون نواب مضمون  
 عرضی دولتخواه شجاع و افراد حساب استماع فرمود بنحویست سر مجلس بان تحسین بر کارانی و حیران  
 کشاده همون ساعت یکصد و بیست پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سرکنایند و شادمانه  
 بشارت بر روی جهان نبواخت و شجاع موصوفت را با تشریف شانانه و کمر صبح و اسپ با زین  
 زین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خواندین حمده داران با تکمیل برافروختن

از اقران فنزون پاکه خستش

بعضیم و بحیل نبواختش

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکر عرضی بخبر گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح  
 کوه بلاری اگر چه از سه ماه سعی نماید اما کاری نکشود و فایک محصور بار بار برود حال شبنون  
 زده اکثر سپاه مغول را تیر کشیده و دهنوسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کشگری و کوهل  
 رسیده است اندر علایم این ضلع از جوروش خایف و هراسان اند نواب بجز استماع  
 مضمون عرضیش سالار شجاع را با قاب گونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان  
 ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گونسا سزوا ساخته بدفع شورش هونسا مقرر  
 فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیدند چنانکه باید در شاید بگو شهاب و پرواز دانشا الله تعالی  
 ما هم از راه رای درک چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور  
 سازید و اسیران شجاع در یافت مضمون عنایت نامه و الا با فوج ظفر موج خود آوده بنگ شده  
 بکوچه های دراز طرف لشکر دهنوسا در تاخت و سیاب عنایم مع اسیران حسب حکم حضور  
 بیدر قه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پیش ساخت نواب خود بدولت از تسلطت  
 پیش کوچیده بصوب رتن گیری زول جلال فرموده بهیر و بنگاه و گران اسبها که تو بخت

قلعه شکن متعین پرنیامصدی تو شکنجانه که او از همون وقت سردار بریر مقرر گشت ساخته با سواران  
 اسپ قمشچی و مردم بار و پیاده جریده با توشه خوراک چهار وقت چنان در تاخت کرد و شب دو  
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب بیوم چون تیر بهدوت بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید  
 بهادران قومی بازو حسب فرمان والا نشان از اطراف حمله صفت شکن کرده برزیش بان  
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال و تیرگی از روز گاران عجت  
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد شریا بهدیت مجموعی بسته  
 از چنین ارادت بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو نیات العرش از بهم متفرق گردید  
 بعضی دست مالان بعضی چشم مالان اکثر ایشان سر کوبان و آه زنان بای گریز فرستند و گروه  
 گروه آنها بر همون بستر خواب ناگامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواران شیرل بسیری  
 نوشیده دراز خو ایمنند و سپهر سردار لشکر بصورت روز جز برهنه پافشان خیزان خود را  
 در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت  
 تا فراسیس مذکور که همت بر میان جرات جیست بسته لقبیه السیف مردم خود را مع چند سوار  
 کایم خانی فراهم ساخته بقواعد درست صفت زده دو توپ جلوی پیشین عقب گذاشته  
 شبها شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اناث فوج  
 مغول همدست شمشیر زنان و عروسوزان نواب بهادر شدند چون صدای کوس منفتح  
 و نصرت و طنبو ظرف و تیرهای بشارت و شاد یانه شادمانی بگوش فلک رسیدنایک است  
 هر اس برقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با فروخته کس فرستاده خبر طلبید هر گاه یک  
 یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول را آگهی یافت عاقبت کار خود نیکونه انگاشت  
 از حمله شیرانه نواب بر خود چون بید از زبده حواس نشیری و همت مردانگی در باخته مع محل زنان

و چند ز نقابا چیری خزانه و جواهر گران بهما از عقب کوه فرود آمد و شبگیر بازده از راه کوه و  
دشت سمت بجای پورشتافت که تا زمان حال سرش به دست کس نشد و همه سامان را جلی و  
اثاثه خانگی و آلات محارب و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود ببلادمان الا گذشت  
نواب بهادر بر این فتح خوشدل شده همان معقول در قلعه گذاشت و در مرست قلعه تا کی رسید  
کرده بالشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبا این خیمه و خرگاه آراسته جنگ  
پیغام فرستاد که لشکر کار از بس ترود و سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ  
مواجبه و ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد تا نظم مذکور که از فکر تاجی لشکر  
و سامان ثروت خود خواب و خور گذشته بود آن پیغام و بال جاننش نمود اما بحسب اقتضای  
وقت چیری زر از خزان چیری برین لور و جواهر گران بهما جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اطهار  
دوستی بک آشتی نموده بجای خود آسود نواب ظفر مند از اینجا پیشتر کوچیده بگو شمال  
دهونسا که ملک کچندر گده و کنگاری بجاروب غارت رفته بواج کچین گده رسیده بود و  
برگماشت و محمد علی گونسا هم از راه کرک و سرهتی و دقل بر عقب لشکرش علم بر بزرگی برافراشت  
چونکه دهونسا خبر تاجی فوج مغول مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی  
رسیدن برای تنبیه تا ویب خود شنید همت مردانگی باخته بطلب و مقصد بوج القهر  
مراجعت بیدر آبا و نمود اما فزاقان لشکر نواب تارا بچو تو عاقبتش کرده بسا اسباب  
لشکر یانش و دو ضرب توپ چهل و پنجاه شتر تو شنگان و سه زنجیر فیل خیمه بر دار به دست نموده  
برگردیدند و قتی نواب بهادر لشکر مغول را یک شیخون منترم گردانیده بلاری شکر کرد  
مراد را و دارالمقر خور را بجز است بانی خان کارکن خود گذاشته نزد دهونسا رفته اقامت  
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گهاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کرطیه و پاپیکار حنظل در گنیر باغ

همون فتنه انگیز اخبار نویسیان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنوسا  
 موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نداد راه دیار خود سر  
 کرده هر سه شہارت کیش فتنه جو نام بکان های خود مراجعت نمودند و نواب از آن طرف  
 معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردیدند

ذکر تسخیر کوه گیتی و سوند در واسیر کردن مرار او مردم آزار  
 فتنه انگیز رار و داد همون سال ۱۱۸۰ هجری

مرار را و بار بار در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب چند بلوغ داشت نواب من کل الوجوه  
 بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه محض تالیف قلوبش چچامی گفت  
 اما از غایت شقاوت جبلی جوایبی وقت بدش بود بله بیست نیش عقرب نه در پی  
 کین است بدقتضای طبیعتش این است در اندام بیان دولت خداداد از ضرب و  
 کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا  
 با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب  
 صفت نیش زنی کرده تحریر استیصال دولت خد بخش نموده صدره عظیم که عبارت از مقدمه  
 چرکولی است بحال نواب رسانید اگر چه این معنی نکند ختم و الا شده وجودش را باعث خلل محض  
 و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون در میان  
 راوند کور و بسالت جنگ رشته موافقت مخالط مضبوط بود در رزم و بزم با هم شرکت  
 و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه میزد که قول انا است بیست دو دل یک شود  
 بشکنند کوه را در پرانگی آرد و نبوه را در الحیرت شکست لشکر مغول رفیع اندیشه خاش گردیده و موافقت  
 را و مذکور بدهنوسا تمسک نزول لغزش شده چون بنجا طر خطیر بقین کلی بود که ما بود آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که به دران فرصت او را از میان  
 بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گتشی و اسیر کردن آن فتنه کشی او جمیع همت جهان کشا  
 ساخته آن طرف نهضت فرمود و مصلحتاً راؤ مذکور را که از لشکر هونسابی نیل مقصود آورده  
 در وارا المقر گتشی به نشویش و فکر دور و دراز افتاده بود و بیانه ملاقات یاد فرمود چون او از کردار  
 نامعقولیات خود با وجود سلوک شایسته بنی مزراحی نواب آگهی داشت ترسیده مبادا که در  
 عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر با پیغام داد  
 که تعاقب سوند و در و است بصرف مایحتاج ضروری تو میکذاریم بلا عذر کوه گتشی و غیره را که  
 بحر است نمایان شهنشاهی بود بجانشینان دولت خدا و او سپرده خاطر خواه و تعلقه  
 مذکور کامران باش آن بدکش چونکه سپاه و ششم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید  
 رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعد جنگ گردید نواب فرمان داد تا ساله داران  
 مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وارد در میان گرفته جنگ توپ تفنگ در آنجا  
 و از هر جانب صلابت کوچ و سیما پیش برده کار بر خصوصاً آن تنگ ساختند و سواران  
 قزاق حسب فرمان و الا نشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدمی را  
 را محال میدید و بلکه بنده را از حصار پر پروانه کشادن و مور و بلخ را از آنجا عبور کردن ممکن نبود  
 هر چند را متحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود  
 اما طایفه داران بار با قاصدان را گرفتند آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی  
 خبردار شوند بالعرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ  
 معلوم هر کدام شده در سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قسعه بجایت دشوار و تنگ  
 گردیده بود را و محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

نشان خیدری  
در فصل نشان خیدری  
نموده اند از این احوال  
و نیز در آنجا  
نموده اند که  
نشان خیدری  
نموده اند که  
نشان خیدری

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تالستان بود  
چون دل مغلس خشک تر گردد پیره و ذخیره و سرسب باروت مثل هنگام جوانی و فائز کرده لاعلاج  
دست داد پالی خان کار پرداز خود را بخصو و نه کرده اظهار طاعت نمود و از جرایم و مایم  
سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و بونی و استغاثه او و قوف یافت نظر نوازش  
شایان بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامه خاطر جوی و دلداری مع قولنامه منیت جان  
و مال مصحوب و کسایش تر میل داشته طلبیده تا او بسواری پاکلی بدو سه خدمتکار از فرار کوه فرود  
آمده داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمه علیی و خالی ساخته او را فرود آورانید و کوه ثمان  
خود فرستاد و محل خاص یعنی در ولست زنانه اش امع اسباب ضروری و پارچه ای استعمال  
وزیور زر و تفره کم بها با و از زانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مرصع و دیگر اسباب  
لازمه دولتمندی و آلات حرب بیکار و اقمشته نفیس گران قیمت ب ضبط خود در آورد و سر انجام و  
اثاثه رقاصان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدر دانی و زرشش حساب  
زیور و سرهایه شده بود بدیگر بعضی طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ هم  
بر بالایی کوه در مجلس او مذکور نپاه گرفته بودند از رضامندی و ایان آنها بقیمت گرفته داخل  
تا نگ سال محل نهانه خود نموده بجزای آن بعضی طوایف را به شهر کنج عام که جنوبی قلعه و در سلطنت  
برکنار جوی کاویری آباد کرده بودند فرستاد بعضی بار را به بنگال روانه فرمود هر چند را و اسیران تها  
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمودار شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر دریم  
انشاء الله تعالی بعد مراجعت به پین حصول مدعای شما پر و اخته آید پس و را بجا فطان بهوشیار  
سپرده روانه پین نمود و خود بدولت به بند ولست آگه سوند و در جهت گماشت و در ان آشنا  
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهه بکومک هزار را و از طرف پونه رخصت شده در سوند





بلاد می افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیله تجاری آن ملک نیتل و میرسانید و ضرر  
 کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری با طرافت و خوب  
 بهمیورده در رفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تملیق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود  
 لیکن باطناً در از عجاج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع تملیق  
 شش سرکش و نخوت شکنی آن عاورد برای امنیت رعایا و برای لازم بل واجب بود خصوصاً  
 کشینا پردان برای درگ که بارهائی سابقه حرکات کمالات از دست پالیکار مذکور گوشمال  
 خورده و ملک بتا جیش داده بود ترغیب تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ  
 وجه صرف سرب باروت بدمه خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و بعد از آن اوقات  
 چونکه نواب بکشایش قلعجات کوری کوزه و جبریل و ملکال مژو که در ضبط و اختیار برادران نسبتی  
 آن عاورد بود همت جهانگیری صرف نمود هیت جنگ را با لشکران بتنبیه پالیکار هرین هلی  
 و تسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا در وجه اجمال آنکه در حین که نواب متوجه گوشمال را گومرید  
 بود شخصی از کارپردازان هرین هلی که نشوونمایافته ظل آن دولت و جمیع امور را بر سر آرد  
 آن ریاست بود شرف ملازمت در یافته نسلک سلک ملازمان حمده و مامور کارش را همی  
 پیادگان آن طرف گردیده رفت رفت با کمشافت از و ما هیت جزو کل آن دولت  
 پرداخته در فکر و استیصال دولت خداداد نعمتان قدیم خود و رفتاد چونکه پالیکار هرین هلی  
 چک شوم شکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک مال خود و پیش از رخساری  
 آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور پادشاه خود ایصال  
 مبلغ زر مشکیش بفرقتش بلامع حضور داشت نواب بانحالین معنی پرداخته آن کار پر از خانه  
 بر اندازد مع یک انجی و اله و ملک ز سوامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کار سر کار تا کی

آیکه فرموده بود چون نامبردار شوم شکر ملاقات نمود و بچربانی و سخنان ابله فریبی  
تسخیر قلبش کرده بجلعت خاصه و پدک مضع و جو مال و مرارید و حلقه دست مطلا سفر از ساخته گفت  
الحال قیام دولت ما برای زمین نشست که هرگاه مثل تو مدبر و مکنخوار قریم بطرفنداری ما  
پردازد دولت ما را زوال کو پس دل آید محض نجبین گفتگوی نادان نواز بدامت زور کشید آری

بیت خاطر نادان فرید مرد عاقل بهرمان از طعام و از شراب از صلاح و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل منطلق العنان ساخت حتی که  
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زمانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام و زبانش  
چاشنی حلاوت می بخشید از آنجا که قول بزرگان است **س**

از بدان امید نیکی و آن محض خطا است پروری در چشم عقرب را اگر نیتت زنده

نامبر در بغور علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان  
آن راج مرعی داشته بدل آزاری و غر باور عایا همت گماشت بی موجب لهامی سکنا می آنجا  
را میرنجایند بلکه هر چه که دلش منجوست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غر با  
کشی دست شهوت پرستی بر زمان جمیده غیر پاک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آهنا  
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا کم مستغالی گشته جواب صاف می یافتند  
که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر غلش تحمل درید اینجا سکونت و زبید و  
الاراه امینت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلای  
بر اماکن و اواطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکارند که بویچ و متعین  
احوال آن فتنه بلاد نمی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا  
آنکه روزی صبحی خاصه با ساز و سامان طلا و مضع زمین طلبیده بجد و کد بسیار و در آن **س**

کنایند و خصت خانه نمود از آنجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخصه عظیم در بند و بست  
دولتش برده یابد پالیکار مذکور کثرت کرد قیوم بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را  
با سلاح در کمین داشتند او را اندرون یوان خانه خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی هست  
بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته با آن طرف  
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بجز دو موقع این وقت  
پالیکار مذکور مصلحتاً گفت دست خود را از قلمش چاک نموده خونچکان اینجی و اله حضور را  
طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشیندی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطر داری و پرورش ما  
آخر آن لایم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بی تکلف خواست که بر من خنجر بیداد  
کشد و خود وارث ملک مال من شود در نیصورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند  
این معنی چنانکه دانی با الفاظ و مضمون شنایسته اطلاع حضور باید ساخت تا منظر دیگر  
بلازمان حضور راه نیا بد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع  
شده بود طلبیده داخل تو شکنجه نمود و شباشب بغرم خود داری و حفاظت حال مال تمامی  
زمان علاقه خود را مع خزانه و دیگر ساکنان ضروری آن طرف جوی تنگ به در روانه کرده جریه  
مع سوار و پیاده خود بکوهستان ناراین گیه اشتافت و دارالمقر را بخر است خیر خواهان شجاعت  
شعار گذاشت چون عرضی اینجی و الله التیبه و مقدمه صد فایز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که  
البته پالیکار حیل بر اینجی به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد  
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک داری لشکری آن طرف روانه فرمود فیض الله  
خان همیت جنگ که به دانائی و کار آگهی یکتائی داشت اگر چه مطابق امر جلایلان تقدیر بیچار  
کرده بمی حصره قلعه او چینی و گولور برداخت و بعبرت نهامی سواران را بتاخت و تاراج

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف اخیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سبختان  
 معقول متنسب ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار را ندانیدند و در روزان کرده بعجز و انحال  
 دانیان پیش آمده بگذشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوائے زر پیش کش مقررہ التماس عفو  
 تقصیر خود نموده کیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دو لختجواہ عرضداشت پالیکار مع عرضی خود  
 روانہ حضور ساخت چونکہ نواب را بند و بست بلا درگ منظور بود لصلیح وقت خلعت معانی  
 تقصیر و سند بجالی تعلقه معرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقررہ او را برای مدد طلبداشت  
 پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقرر خود رسیده دو هزار پیاده و ستمصد سوار کومک مع مبلغ  
 مذکور را بلاغ حضور شد بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹہ و گن کپتہ و مولکال مرد و دویری  
 وغیرہ فراغت یافته تہا بنجات معقول در ہر قلعہ قائم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت  
 دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بودند برای گذشتن دار المقرر خود بمتصدیان حضور  
 قبول کردن نوکری حضور بتقرر جاگیر خپاہ ہزار و پیر تقیم و ترسیل نسر بود ہر گاہ قوت  
 مجاہدہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت و سنگاہ حیدری در خیر حوصلہ خود احساس نمینمود  
 علاج واقعہ را در ان دید کہ قلعہ درگ را کہ بزیہ عصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بدخا  
 و ادوات حرب پیکار و اسباب قلعہ داری ملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوشش  
 حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گماٹ ہای  
 اطراف قلعہ اہ پیادہ ہای جرار کہ قریب بیست ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار تہا ہم  
 کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد مجاہدہ گشت و سرداران کفار یک دل و یک  
 زبان شدہ بر عزم جبل مجاہدان اسلام پیمان را بسوگند مذکور ساختہ جسارت شایعہ  
 آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمہ زرم آوردند نواب بالشکرگران و آتشخانہ

عدد و برین بسیج یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون  
 بجوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدا یان ناموس پرست قلعه را گرد گرفت  
 طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال مسلح و مکمل کشته از حصار بیرون مشتافتند  
 باوغازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت فوجداران  
 باحشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضر تیر خارا شکافت و شمشیر آبدار  
 هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیداران لشکر فیزی حسب فرمان ال  
 شان به تیشه های کارگاهی و تبر چا کدستی همیشه اطراف کوه میچه های قلعه را تراشیده بخانه  
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه  
 واقع گشته است بنا کرده اتواب قائم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند  
 باندک زمان اگر چه دیوار قلعه بنجاک برابر گشت و مرج و باره رنجیت شده پناهی نماند اما  
 محصوران هر شب یوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمدن  
 نشور قیامت بریزیداران مورچه میبختند و سرهای شومیدان را چون گل سرخ در سن هموار  
 کشیده در گلوی خود مانداخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون  
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره با متدا کشید با وجود مساعی جمیل فدا یان  
 اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجای آورد و اصراف میدار ساخته بخصو یاد فرمود او  
 در جواب عرض نمود که از درویش چکاره آرید و از تارک و نیاردنی چه میخواهید نواب بکنین  
 جواب گستاخانه ظاهر ایش از پیش بر همی خاطر و انموده علی زمان خان و بدو الزمان خان  
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنها بخیر خاصش فته بسنجان نرم و گرم و انهمانید  
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور خوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شستران و فیلان بخشید  
 مابدولت چه بخشیم نه ما عرض کرد بدلی تقصیر کبیر است لکن مقتضای مزید عنایات خداوندی بعفو  
 جرمیش باید پرداخت که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اودان دریده بمیلا حفظه باوصف  
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبسه گاه آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان الا بود  
 مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش بگو قول انا است بخشش جاگیر است لایات  
ونوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذات والا است بالغرض بعد ارشاد است  
 کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جو مال مرورید عنایت ساخت او در  
 عوض تشریفات خلعت عرض اضافه ما هیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخوشدلی تمام  
 در کار سر کار سر موقوفه نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دور و پیه فی سر آسامی اضافه  
 کرده بگو شمال دشمن و کشایش تساعه نافرد فرمود چون کند آن شمع در مردم خود رسید پدک و جو مال  
 و خلعت گرانها فروخته در وجه بخشش سباب ضیافت طلبیه طعام لذیذ پزائیده بفقرا و همراست  
 خود خورانید همون شب بر با تری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هر سا  
 همین جا بود با پیادگان هر بن هلی در ای درگ مانند شیر شمشاک حاکم کرده گرفت و با چهار  
 رساله مردم بار و دهنزار پیاده و شش ضرب توب قیامت آشوب پامی ثبات قائم  
 کرد پس سردار اهل حصار با دوسه هزار کفار بجزم استخوان مکان سعی منوره بجا آوردند  
 اما هر بار فرود میسرک شد نصر بگوش هوش سپاه اسلام میرسد چون روز بروز آثار خنجر بر  
 صفحات حال سپاه خصم نمای میگشت دیگر تاب محاربه بخا بدان نمازی مانده ترس و بیم  
 براوشان مستولی گشته و دیگر بار تدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل  
 حصار تنگ گردید که یاندیشیه تاراجی مال ناموس جوق جوق از هر فرقی به بهانه همیره آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم  
 بیدر مانده بجاست که به پیچ پایداری پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار  
 اهل شرک و ضلال را بهیچ وجه و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سملاً قلعه مفتوح  
 نخواهد شد درین مهم مفت شکر بیان جلالت کیش خود را ضایع ساختن است پس  
 پنج هزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه نامی اطراف در کمین داشته  
 آنها را فرمان داد که وقت قابو یکا یک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و  
 دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب  
 خیام و اعلام ساخت اراده نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری نواب  
 نماید از اطراف بر او هجوم کرده سرش چون کوی علاج بچوگان شمشیر بردارد و یا برگنه  
 قصبات و فریات متعلقه درگ را با یالت و حراست یک یک پالیکار براج گذار تقسیم سازد تا  
 آنها با امید ترقی خود بهتر تدبیر و حیل که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح  
 مورچال که از چوب غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زرد آن زمان مردم قلعه  
 به شوخی تمام برنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل نقاره زده چون سگان شکاری بانگهای  
 عو عو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای  
 مراسم شادی گتخالی خود که او در خانه میر غلام علی خان عرت کلو صاحب جاگیر بیلین پلی  
 خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت جلیه خان و وصول پیشکش  
 از دستوری یافته بطرف بلاد کردیست تافت خود بدولت همونجا یک هفت مقام  
 فرموده بود در آن که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم آیات جیدری عنقریب  
 روداد چه پسران حارس الکه جبر علیه که او حسد درگ را می شد و در ایام محاصره او نیز



متحسین بود از پالیکار حضرت پرتش صنم که دیش ازیر دامن کوهی که بفاصله یک فرسنگ بود  
گرفته با چند سپاده و سوار شده تا فتنه عرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار  
ند که رساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشاره پدر خود باین اراده که سعادت اندوز حضور  
نواب بهادر شده سوال جواب و گذاشت جاگیر ات خود درست ساخته بفرغ  
خاطر کامرانی کنند رفته اند و نادان بجزو استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از آنها  
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بی گناه خشن ابریدند و خانه اش را  
آتش خارت در سوختند چونکه پس از آنش را که مشغول پرتش صنم سر از سجده بر بنداشته  
بودند خبر قتل شدن پدر و خارت خانه رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث  
تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود باید گیر مشورت کرده چست تر  
از برق و باد عمان غریب به شکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار  
هر دو نوبلی که آنها از پالیکار مذکور بمیون نسبت خویشی داشتند سعادت مجاری نواب  
در یافته حال مندل فدویت بر ناصیه عقیقت دلی خود باز ده بخلاص و العا م شایان مباد  
اند و خند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرب  
گردید هر دو برادر تر غیب تحریس بکشایش حصار درگ بشیتر کرده مزاج و مانج را بر آن آوردند که  
نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با  
شوکت و فوجداران باصولت منبتوح حصار از فرد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک  
هفته وادق شکنی و خصم افکنی داده از راهیکه سر اغبان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه  
چشم قیاس دید و بصیرت و هم و خیال و الافطرتان جهان چیا گاهی مشاهده نموده بود  
حکایت اعدا شکن بعل آورده بانگ سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق مشت

و پریشان ساختند و بر کوهیچه با بطناب و کماند میاگان سوار شده طبل و دف و طنبورهای  
 فتح نواختند و تیغ و سیان کین را بخون ارباب ضلال آید اده و مار از روزگار آن تخت  
 برگشتگان بر آوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای  
 مردم خود را چون گوی بازی طفلان بر زمین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت  
 جواب آفرید بد یعنی خصت میشود شخص قبال کامرانی خود کوچک می کند اگر چه خود هم  
 مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانگشتافت اما چون اکثر مردان کاری  
 خود را گشته و خسته و معدود چند راسه آلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران  
 دید از پامی تدبیر متحیر لبان نقش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع با دیگر سرداران بر سرش  
 رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر خدمت  
 نواب بهادر ارماع عیال و اطفال بمجا فغان معتمد علیه سپرده روانه پیش فرمود و هر یک  
 سپاهی دلیر را با انواع انعام و خلع نواخته بناصب از حیند مغرز و ممتاز نمودند

ذکر توجه آیات خلق آفات بصورتی بلاد کرطیه و واسیه و دستگیر شدن  
 حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوته و غیره که در سن یک هزار و یک صد

و نود و یک هجری روداده آنکه

چونکه نواب از جنگ تسخیر بزرگ بعد سه سال فراغت حال نمود و قلع مو تو العیش انبساط گماشتگان  
 سرکار درآمد دولت خان نامی متبنی خود را که نسلش از سل قوم نایب است در حینیکه تدریج در نواح  
 سنی منگال اقامت داشت و نواب بهادر خورش غرمت به بند و بست پاییکاران آن نواح ابوصوال  
 مبلغ پیشکش دریافت جوان نوبتیر به است شده چون فرزندان بناز و نعمت دولت متدانه

پرورش یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن  
 بختاری کل مورثان و فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاش عبور کرده و سواد موضع  
 ایننگل چند مقام نمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و سواران  
 لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامنیاز دوست و دشمن  
 ذات بابرکات چند سخلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود در داد و صدق  
 پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمشایب جنازه بیدر قوه مولودیان روانه پیش فرمود چونکه  
 شام بد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک لشکرش صد گامی هوس و  
 نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر نفلک کشید و بی تکلف و بیخواست آه  
 جگر سوز از نهاد مردوزن برخاست و حیرت در دل اکثر سواران لشکر و قلعه داران  
 راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلها  
 ظاهر هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنامی تنظیم و نسیق مالک محروس هرگز خلیل پذیر نشد  
 صاحب زاده و الا قدرشیش از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نماده بود  
 اما چون خبر کذب مصلحت آمیز حالت نو اب زنده دل بچلیم خان حاکم بلاد کرانه رسید همچون آن  
 شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبار نولیس حضور را  
 بی تمیزی شهر بدر ساخت قضا را اجاسوسان همش پار مغز مفصل عمل شنیدش  
 معروض حضور داشتند نایره غضب حیدری سر به شعل کشیده عزم تقیصاش  
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدومیت فرین و عهده داران کار خابجات خود  
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلد وی این نیکو خدمتی تمامی  
 دولتخواهان را با نعام است و خلایع فاخره خوشدل و سرفراز ساخت را بیت ظفر آیت

بجائز تیب سید افغانه بر افراخت و موکب هایون کوکب سمت بلاد کرپه حرکت نموده بود  
 که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تسلیح نمود که افغان کرپه یاز  
 دایره اطاعت و موافقت بر حیدر ه فوج خود را بعزم مقابله بر آراست و سدی از سپاه  
 در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتش بازی در آن منصوب ساختند نیز در گذار  
 لشکر است بجز در موضوع مضمون عرضی شعلا قمر حیدری پیش از پیش ملتفت گشته  
 با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل بغیر متوجه آن نواح گشت چون حاکم کرپه از توجه آن  
 هشر بر میدان شجاعت و متور با لشکر شهامت اثر واقع گشت از صده غازیان  
 قوی باز ویش بر خود لرزیده مخرجیات نامی را با مر و کالت و استعفای جرایم خود بجز  
 فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جا بنداری افغان آنچه که در حیر امکان  
 داشت ادا ساخته دولتخواهی او دانمود و خواست کرنای عداوت و مخالفت را بر  
 قانون محبت و میودت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد و نواب در جواب ارشاد فرمود که  
 سردار شما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت بر افراشته طریق فساد و  
 عناد می پیاید و خیر انتقال ناشینده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و آنچه والد را بدلت تمام  
 راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفویش دیدنی دارد  
 و حقوق نعمتی که ما بدولت بنوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن  
 تربیت برومند میداشتم بکیس فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش  
 خواهد دید که اکنون گو تا او مستعد جنگ باشد ما هم غمخیزیم میرسیم چون ایچی بی نیل  
 مقصود خصت یافت جو کسیس حضور خبر رسانند که افغان کرپه لشکر خود را تزیین  
 داده بسرداری برادر زادگان خود یعنی سپه کرامیان بن مجید خان که سینه میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور وانه کرد و فیما بین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش  
 سخت و داد که در آن مصافت افاغنه غالب بر آمدند بجز دور و در این اخبار نواب یلغار  
 کرده مع پیاده و سوار توچانه وقت دوپیش چون مرگ ناگهان بر سر او شان رسیده از  
 تیر و تفنگ بان و گول توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت بسیاری شهرار  
 را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگر چه نا تجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف  
 پامی ثبات در میدان مردانگی فشر زدند و تقاره زنان بر فیصل سوار شده بقیه اسبها  
 کز پی گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون  
 نزد موضع بالن هلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلجوران  
 دوستانه داران لشکر منصوره حسب حکم والا پیرامون آنجا حلقه بستند و از هر گام میدان  
 بتا شیر صبح کوس کر نامی زرم بلند آوازه گشته تا دوپیش بازار پکار گرمی تمام داشت و یک  
 یک افغان بنام موس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحه روزگار یادگار قیامت  
 و نوجوانان فیصل سوار از دو دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت مردانگی در  
 دادند که دو هزار مرد و تجربه کار از لشکر بیان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت  
 افزایندهای مخالفان بجری رسید که ناگاه آنها را نهییت با فاخته نمودار گردید ناچار  
 سپر انداز شده قلیچه هلی مذکور استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان حاکم است  
 حسب فرمان والا از گولهای توپ حصار تیغ شکست بخاک برابر ساختند جوانان  
 ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشتی در خود ندیدند با سدی بلال بخشی و بی  
 افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیصل و پاپ و سیاب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها  
 و تانچ و نیزه و صمصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کویچده شهر کرپه را یک حله مفتوح ساخت و از قمر  
 نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را در شک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه عظیمه متصل  
 خیمه خاص نصب کنانیده افاغنه را در آن خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را  
 در حویلی خاص نشان مجبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه سپهر  
 گرفته بیارید مبادا که نوع دیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فردایشان  
 حضور راه یابد چون ابو محمد مرده یعنی سر گروه یسا اولان حضور که شخص با اعتبار و تدبیر  
 و دلخواه بود نزد آنها رفته بطایف بحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که  
 علی حضرت بر شمشیر بازی شایسته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که  
 بهتر و نیز تر از آن از تو شکنانه و الا به شماعامت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک سنان فرود  
 و مامور سازد همه با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ماهمه به دست شما نخواهد  
 شد چون پیام گذار مفصل جواب شوخ افاغنه بجزو سخن نمود پس چند بند و قچیان  
 بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان  
 بر آرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استاند افاغنه همین که علاج واقع خود را از نوک  
 سنان و دران بندوق ملاحظه کردند از آنجمله چهار برادر از پسر عبدالرزاق خان که دولت  
 نمائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران  
 آن جماعت بودند از روی جهالت نامر بوط دست از جان شسته بیرون نشناختند  
 پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیره داران و نیز کرداران حضور  
 سینه کس را بر خیمه خاص کشتند و شخصی اندرون خیمه خاص جرئت پرداز شده بود که نواب اند  
 پنجمه خاص سراسر پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

نموده بعضی بزرگان است ۱۲

و بدسرسنت جارا از وجود با وجود خالی دید بر خود لا حول خوانده بر بالش خاصه شمشیری افشود  
که جلادی از عقب سیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی بکس بیداشی کردی      نه که را منزلت ماند نه سر را که

سورالطن از آن مردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنه  
بیدریغ و ازه جانربانند دست و پای افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت  
بکام و زبان جرات دیگران رختند و هر یک را خوشچکان در کوجه و بازار شهر گردانده  
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها تبرس جان خود را سید و شیخ و اموده به تیغ سیاست  
امان یافتند بعد از آن نواب در شهر نیز که در آن کار آزمایا گذاشته قزاقان را اطراف  
قلعه سد هوش که حاکم افاغنه در اینجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران ندگور  
شب شب تاخته شورش فرازی اطراف قلعه مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هر گاه بیگ  
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زان و غارت کنان دید کس افرساده خیر طلبیده  
تا توقف یافت که نواب به مادرش که خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه نظمو  
حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنایند شهر کرطیه را یک جمله  
گرفته قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس وسخت اندیشناک شده تجویز  
بعضی خوانین نامعاقبت اندیش منادی کنایند تا تمامی ملازمین و خوشباشش و رعایا  
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرقت کوهستان نواح چیتیل  
در گ شب شب وانه کردند قضا را قزاقان تیز بوشش بر این معنی اطلاع یافتند که  
گروه گروه از مردوزن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه  
بطرف کوهستان میروند کی بار و تراختند و در اثنای راه بر شکر زدگان شور و

کشاکش نخبه دقیقه از مردم آزاری فرو گذاشت نمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت  
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند تقبیل رسانیده برگردیدند خان نادان  
 باستماع این حقیقت برنجی خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب  
 خود بدولت سوار شده بالشکوه کوچانه بطرف سد بهوش نهضت فرمود و قلع را تاراج  
 در میان گرفت مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیردل ندانست  
 لا علاج شد و باز محرم غیاث را در آن حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر  
 کرده خود نادم گشته از دمایم سابقه خدرا خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی  
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشش و رحمت عاشر در حرکت آمده لگ  
 رو پید بعفو تقصیر قلعه گنجی کوته در خواست فرمود چونکه او در خزانه خود لگ رو پید  
 هم موجود داشت برار شاد و شاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت  
 بان مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم برآمد میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوته دستور  
 داد تا او که جو یاسی چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بان طرف  
 شتافت و کوه گنجی کوته را محاصره کرده سبعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد  
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاروان و قلعه را پر دل از نظر انسحق  
 آن قلعه و تعلقه روانه کرده میر موصوف را بحضور سلبه داشت چون تسخیر گنجی کوته  
 بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبدالرسول خان دیوان خود را  
 مع محرم غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به ترمز بان عبارتی که به آراستگی الفاظ  
 شایسته صداقت و مضمون بایسته نمودت ملوک بود عرض کردند و گفتند که عبدالحلیم  
 سرخجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است



پیراموس باوت گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان نخبیش که شخص کل را بدنی است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرماید میت به

کرم بر حال کس کردن بزرگی است | مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تمشع عرض کنان نظر غور کرده نربان مبارک کلاهها فرمود که اصل مرکوز خاک  
 همایون مابین است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بجنس تکمیل  
 نام نامی و نسبت یگانگت باین دو دمان گرامی در تلو شهابدارید تا بر جریده جریب  
 قلیل و کثیر شمایک مسلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون و کلامی خوشدل شده نرو حاکم خود  
 شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشان ساختند بر غیب و تحریص بلیغ در  
 امثال امر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود بر این مژده گوش رضا سخاوه  
 ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که پاسداری قلعه متعدد و جنگ آماده بودند و بار بار  
 به شروع جنگ آتش افروزی پر خاشا جازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خوانین  
 را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند بر شرفی رخصت بر طرفی داده  
 منتظر دخول سپاه منتظر شست نواب زنگ کلفت و ملال از آینه خاطر ملکو میناظر  
 زدوده چهار هزار جوان بار سرخ و زر پوش را با دو علم نصر شمیم روانه قلعه فرمود و به سزار  
 آن جماعت بطریق احتفا همین مشوره ساخته بود بجز و در اخلت در دروازه قلعه نصفت  
 جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فیصل تسلط امور کرده خود بنیاب تیر است و نیز شت  
 خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخته با چند خواص توابعش  
 یعنی مع زمان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساخت نواب در ولایت شهر قویست  
 که پرا تفویض میر علی رضا خان کرده خود به ولایت خاطر جمع به ارال ریاست مراجعت فرموده

بعیش و نشاط اشتعال و زریه و عبداحکیم خان را مع زمانه و جیلخانه در محوره کتخام محبوس  
 داشته مبلغ خرج معقول از حساب ماهوار بصره ای محتاجش مقرر کرده بود پیش ازین موقع  
 سید محمد ابادش مع زوجه خود شباشب گریخته بپاکتور شتافت و اما دیگرش به بلو خان  
 نامی که همراه خسر بود پس برور ایام یک بعدیک جهان فانی را پدر و نموده از کاهشچ

ذکر شادی کتخدانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت <sup>ط</sup> پهن وارستند

از صیدیه حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی  
 دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور که در سن یک هزار و یک صد

نود و دو هجری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر نیز بجز عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعی در دست سوار  
 بود و بعد فوئش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همیشه خود از ارکات بعزم لوگری آرد  
 آن نواح شده بودند بعقد مناکحت مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از پیش لطنش سپری  
 تولد گشته به کریم صاحب مسموم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد  
 دختر مسطور عاصمه بر من مملک متوجه خلدین گردید زهره نام ر قاصد منظوره خاص سپر  
 و دختر را به از برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت  
 و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در انوا لا چونکه خاطر بهایون از رتق و تقی کل  
 مهمام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدانی تجویز بانمود پس امی جهان  
 کشای صواب نه چنان اقتضا فرمود که افغان ساونو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع  
 نیست اکثر اوقات از جاده خلعت رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالف عفت و عصمت

طرفین بخوشی و مصاهرت بمبدل ساخته تسلی بخش خاطرش بایده شد تا وکلار ابعنایت  
 باجیات تمییت سمات و معانی پیش کش خصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی  
 عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان شهرت چرای روانه ساخت چون وکلای  
 باهوش فایز سا و نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرور از علامه گذرانیده  
 مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتداد می ندارد همان بهتر که عبا رعنا و  
 و فساد را بزلال صلح رشاد فروز نشانید و بساط مخالفت بیگانهگی بر چیده بنای محبت و  
 مخالفت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال  
 مساعی جمید نظیر رسانید تا جمیع کافه اسلام بل تمام تمام هر فریق در ممد امن امان  
 آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده و کلای  
 دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عبا زلفاق و نزاع شست و شوی  
 دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول دیده منت نهاد آخر مصالحت موافقت  
 و مرافقت برین جهت قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب اوده آورد  
 و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت پیوند بیوگانی بخشید پوشیده نماید  
 جلوه ظهور این امر خطیر از جهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه  
 رتبت و اقربونی مواد ثروت و شمت در نوینان و الا قدر عدیل و نظیر خود ندانست و سر  
 سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین حکام سابق با وجود و نفور  
 لشکر و سامان جنگ ایام متمدنست بنییه آنها نمودند کاری نکشادند در اندک روز  
 به تنوع جهاتگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشتند و بر تبه در تهمردانی  
 و سرکش براندازی کوشیدند که نام مفسدوران بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد زاری حکم

پایه نشیند بنیر می تدبیر یا بدست یاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت فرات  
 ظفر آتشش بهز ناحیه که سر عزیمت بر افراخت جز آنکه اعلام اعادی را بجاک مذلت  
 و خواری سرنگون بنیدازد سرفرو نیار و علی بنده القیاس خرابی حال مرزا و نالک  
 جیتل درگ افغان کرد و غیره عبرت اندازد و عجب افزای خاطرش گشته خصوصاً  
 ورود عساکر نصرت ماثرب عقرب و کالاشوش تمام بهر ساینده و الا شوخی خود پسندی  
 افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بکمر خان بیدار خبت  
 صواب دید نواب را بجان نسبت برگزیده مقبول حسن روحا مندی بعبارات تنبیت  
 سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصیحا است و کلام مع خلاق و تحالفت تبلیغ  
 داشت در آماجی سا بان طوی و ترمین شادی بهت کما است نواب با طمینان  
 خاطر خان مقبول راع متعلقان زمانه و لواحقان یگانه دار السلطنت بین طلب سیده  
 بادامی رسوم تنبیت سپهر سعادت مظهر نشان و مراتب جشن و سورخسرو می پرودت  
 بساعت سعید ترین سعیدین را قران معنوی بخشید و خوابه نوشته ای چون مراسم  
 و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان  
 در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخورد دختر و پسر خود را مع  
 فوج بحضور گذاشته بسا و نورم خص کردید و نواب به دار السلطنت آمید

ذکر فوج کشی نواب بهادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناک پایان گما  
 باعوامی ناظم حمید آباد و کار پرداز پونه در سن یک هزار و یکصد  
 و نود و چهار هجری واقع شده و در میان فتوحانی که در آن فوج

## جهدست غازیان شیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب تنگ و وصولت حیدری در ترقی و تزیاید بود هر کس از  
 خوانین و سردار شجاع بزمید جان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انتساب تو سل  
 می جست و صحبت جهانگیری و عدو مالی و آوازه زرشپاشی و غربانوازی حضرت خلیق  
 پرورد اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن مج الا نشان  
 بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال صنایع  
 خلائق شاداب ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسه رونق و رواج تازه گرفت  
 تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای کردن کشتان  
 و رعونت افزایان را به پنجه قهر و جبر و تدابیر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تمامی  
 روباها بازان کفر و اسلام را بپام اطاعت فرمان برداری در کشید باقی نماند بس خاطر  
 ملکوت مناظر بعد از آنکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست شست  
 از جمیع وجوبات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در  
 کرد آوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و سپان عربی و عراقی و فیضان نمودند  
 همت جهانگشا بر گماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و متش خار عناد و فساد  
 چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهطه خلیده در شکست دولت  
 این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بطور رسانیدند هر گاه یک اساس دولت سلطنت  
 حیدری تضاعت پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حد و دراک در شوکت عظمت با فلک  
 دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانیدند بلکه روز استقلال و سمیت از ویاد یافته  
 نزدیک بود که در ولایت مملکت تلنگانه و مرهطه بلا جنگ با و منتقل شود و فکرهای

دقیق بکار برده حیل و با بر این گنجهت هر متفق اللفظ و المعنی رسولان را با سختی هدایا و مصالح  
 گران بها بوقف سلطنت خدا و ادا ارسال داشته نیربان صداقت اظهار محبت و  
 اخلاص نموده پیغام دادند که انگیزه خونریز در بلاد ما مسلط شده در ولایت ملک  
 بیگانه را که خال چهره بند است ضابطه و تاسف گشته و تمامی کرنا ملک با این گناه را جاگیر  
 خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه  
 نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل سزنده یعنی راگوشقی با عانت شان خرم جرم  
 تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلم و حکومت مرزیه مصر کرده اکثر رعایا  
 باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از اول تنقاول  
 منزل خود بدر کرده اما بمیران فضال خداوند لایزال بصورت اقبال عد و مال آن بدخواه  
 مخدول منزای معقول یافت با این بیم آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار  
 فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت اخلاص فیما بین ما و شما فریاد و مضبوط گردد  
 اعادسی این دولت خانه بار دیگر مجال مجادله داشته انگیزی نماید با ما و شما لایزم  
 بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر  
 فرمان روالی بنیم و هر گاه بیکه یکی را محض روی پیش آید با اتفاق یکدیگر متوجه شده در  
 باب سعی نمایم اکنون ما هر دو با میان موکد بجزم دفع شتر انگیزان بنیامی ستایق سع  
 بیان هست چیست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز  
 فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتند یک دل و یک زبان باشیم بنده و بسند و لکن  
 پایان گناهت بلکه تمامی هند و دکن با حسن ترین جوهر صورت خواهد بست ایست

بعالم چو گردند یک دل دو شاه	مناندر گشته را هیچ راه
-----------------------------	------------------------

صیقل از فروزندشان چرخ	شود شهری و لشکری با فرغ
و اگر رو بید آن کین آورند	بلاز آسمان یز زمین آورند
جهان به که صلح روا آوریم	طریق مروست بجای آوریم

لازم که درین مقام تا اهل و تکامل رواندازند مبادا که گفتند اینک خنده شود که مدارک آن بیسواسست مینماید از بیان و فساد بیان اموسن از گردانانجا که نواب باصابت راسی و زراست عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان و سرب کوش رضانه نماده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصاحبه شها تر غیب بانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که چنین سخن سخنان ابله سرب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکونه بیند زیرا که در مام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان ناجح به کار و نه پرست آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی قبیح از اوشان بظهور پیوسته نیز خواهد پیوست آنگاه رشته عهد و پیمان فیما بین شما کما کیفیت خواهد گسیخت اگر چه با دولت متعصنای همت عاجز نواز منک بهیست

بستم من که چه درین کار چیست دارم سباب عدو مال هیتا یکسر  
 لیکن عقل سواب ناجو زیننی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد شکر پان خود آرا و امرای سایه پرورشها عزم نرم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید و بار تر و دو کاوش و کاوش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما کمال از آنها نفرت دارید و باستصال ساس تسلط اوشان همت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل یک زبان هستند ازین سبب هر جا و هر وقت روی بونی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که با هم تجویز کرده اید صادق باشید بار استگلی فوج  
 و شایستگی مواد حرب و ضرب بیکار عازم آن حدود نشوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت  
 شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیق ندید چون ایلمچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را  
 بخداوندان خود بزرگداشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاط و شیدا ایمان موکد  
 و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و احکام دولت احتیاج بآن دارد تکرار نکند کرده عزم  
 مصمم خود با و نمودند پس چنان مقرر گشت که مرثیه با اجتماع سپاه و امرای خود بفرم  
 تسخیر بی بی خوش غریمت بر تار و ناطم حیدر آباد بالشکر شهری متوجه بند و بست محبلی پین  
 و راج بندرسی کرد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکات برافرازد  
 چنانکه هر دو دولت همون عزم خیا م و اعلام بیرون دارالامارت های خود بالنصب  
 کنانید با حصار امرای سپاه فرمان داده مبارزت بجای بردند نواب بهادر  
 اگر چه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجنان نیستند آخر درین عوی  
 بسر نخواهند برد اما پاس عهد موافقت و شرط موافقت میداد که کشد و پذیرفت بود  
 ملحوظ داشته خود بد دولت بفرم جرم متکفل بن مهم کردید و بعضی بر آنند که گوزر نزد چنان پین  
 بمعاندت خلافت مرضی خود که باره میس بلاد ارکات کنون باطن و مرکز خاطر داشت  
 محرک سلسله تخریب این دیار شد هر دو دولت حارص را که معامله شان بمصاحبت  
 سالهای دراز انجامیده بود بار سال بدایا و زر و گوهر و خلع فاخر خوشدل ساختند  
 قضا نهمت تفتیح بلاد کرناٹک پایان کهاٹ برگاشت و بتقریب منازعت بی سابقه  
 امری که خلافت مصلحت باشد بهانه ایگخت نامه موسوم به نواب محمد علی خان و گوزر نمید  
 مذکور در باب گذشته قلعه نهم نکر عرف تر چنان پل بهو خبست از نامه او که به راجه میسوی



نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد از قام فرموده  
 ترسیل و پشت چون از ان جانب جواب باصواب موصول و موضوع نگشت باحضار  
 امر و خوانین فوجداران فرماندهان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت  
 حسب فرمان والا شان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جلال متوجه درگاه والا

جاء شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد در پاس

لشکری ناکتیده قهر شکست بزه در زیر شان چون غان شیر	سپه ناچشیده ز مهر فرار نه نیزه در دست شان چون چوچان
------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب بر فراخت و بوجود است سپاه فرمان داد تا متعدد ان  
 این امر چون فزونی تعداد و از ده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق پاتر و هزار  
 سلجوق و خوار و بیست و چهار هزار مردم با جلاوت شعار و شصت هزار پیاده جبار و هفتاد  
 ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کمپیا اثر گذرانیدند باخیل و  
 حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرزنگ پین روان شده منظم

شده از طبل قبال بانگ بلند روان گشت لشکر چو غنچه میخ هر اول چو قیل علم پیشرو نقیبان و سر جنگ در اهتمام مرغم سرایان دولت سراسر در ان قلب گاه شیر کیتی ستان بفتراک میر کو اکب سپاه	به نه گنبد چرخ غوغا قلند در خشان تراز برق تابان تیغ پراز باد پا عرصه گاه جلوه روان پیش پیش از پی انتظام سرایان به انعامت لکش نواد روان بر عمار می بری نشان زده دست از هر طرف مهر ماه
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بدینسان همه کار آراسته	سرا بنجام پیکار پیر آراسته
دم تیز پوسته بره میزدند	بهر منزل پاره که میزدند

در لصف شهر حیب المر حیب سته الیه گماشت چنگم عبور فرموده در حوالی کلنیاک  
 سرا پرده و خرگاه بندر و مهر و ماه برافراشت از همون منزل صاحبزاده که همین  
 کریم صاحب ابا جمیع فراقان بطرف محمود و شهباز روانه فرمود و خود بدولت از آنجا  
 پیشتر کوچیده باشکرت نصرت اثر کو میچو در نابل تسخیر کرد و قلعه حیت پش را محاصره  
 نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر سبعی مشکور بعد از آنکه گروهش نامی قلعہ را آنجا  
 که از قوم سکری بود دوستانه روز ترو و شایان نموده آخردر دروازه قلعه کشته شد فتوح  
 ساختند از آن پس در تسلیم دیوبند بی گداه تمانه گذاشته صاحبزاده و الاقدر را با فوج  
 قطعه موج به تسخیر آرنی و ترمی نامزد فرموده روی رایات جهان کشا بصوب دارالاماره  
 ارکاٹ آورده طرفت پاک پیٹ و غالب پوره و درگاه لشکر مقرر ساخت قلعه و حصه  
 عالم پناه را گرفتند در تیار می مورچال شان داد و سر داران قلعه یعنی اچنا پند  
 بر همین عرف رایجی نایب صوبه که راجه پیر بهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده  
 دوست و نجیب خان سالار جنگ بهادر را پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد  
 اشرفانی اسپ پر فغانم مستعد شده دارالاماره را بخایر و آلات حرب و پیکار و  
 اسباب قلعه داری مملو و معمور گردانیدند روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دو  
 هزار اشرفان از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاسانی موس خود با بختک بستند  
 بتقریر در خرچ روزینه و لشرفیات و اعزاز و اگر ام خربند ساخته برج و باره عالم پناه را  
 بمراسم شکر کا محله سپرده فدائی دار میگوشتیدند و کریم صاحب چونکه بجموں بند

لایق

شمافت بی فراحت احدی از رعایا شکیله زده معموره مذکور گرد گرفت و بیک حمله  
 شجاعانه خانهای همه سودگران و ساپوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ابقار و  
 غارت رفت لیتم بسته اقمشه و امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته  
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصفرت کرد و زمازرا اطراف  
 طلبد شسته آماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر  
 دفتر ارباب تجارت که از قوم بونره بود و دست چهار جهاز متاع آورد داشت و همدران  
 روز باسی پنج چاوه فیله یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس مانگن میند و پیگو  
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و لایت چین و کاشمیر و برهان پور  
 و مچلی پین و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک بروشته بر فیلان و شتران و راس  
 گاوان و بیل با بار کرده نامبر درامع زان بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد  
 صاحبزاده و الا قدر چون از حضور پدر خصت یافت ساحت آرنی را محل نزول ایام  
 جاه و جلال ساخته بفتوح قلعه نهران داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا  
 غرنی و تله بیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن  
 اندرون قلعه رسانید قلعه را آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم شنیده بود  
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی طمخ خود را آراسته مع کلید قلعه  
 بخد مت خان مذکور شمافت بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلید با  
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بجز رسائید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند  
 بیاس ناموس سیدان که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع بگاشنگان  
 والا سپردم و الا سلامت جان ترد و مینمردم صاحبزاده بر سخنان بکلف و بی معنیش

متنبینم گشته در قلعه پنهان گذارشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خطو  
 بحر است آن قلعه مقرر کرده و قلعه را سیر را همراه خود گرفته عازم تهر می شد حارس آنجا  
 هم بهیم جان ناموس مردی بر یاد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس زانجا  
 نصبت فتنه بوده قلعه تروالور و کوره و کادیری پاک مفتوح ساخته تمامهای معقول گذاشته  
 مراجعت به لشکر نمود مخفی نماید چون نواب شیردل عازم پایان گهاث گردید نظام علی خان  
 به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرهش هم بعد تکاپوی چندی آخر صلح و آشتی  
 راگهوار از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر تائید نواب تمتی نمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز لشکراری جنرل منسرو از مدراس سمیت دیار کهنی  
 و کرنل بیلی از طرف گوئور و منگل گیری و تاراج شدن موج کرنل  
 مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز به راس و مفتوح ساختن نواب  
 فتوح ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیسکه در آن زمان وی نمود  
 و روداد سال مذکور آنگه که

چون نواب بهادربا لشکرگران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاث شد همه افواج بهر چهار طرف  
 در اقصای مرز بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنائیم بسیار و از هر چاستی  
 فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان  
 شہامت جنگ از آنجا که زعم تور غشاوه دیده عقل شان بود از قدم جنود و هوسته  
 داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارگر و رسوا و مداس شتافتند از انتشار افواج  
 خیر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صد و چاره کار و رفتادند و با جمیع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت بنگال استظهار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ  
 که پیشتر با عوامی بعضی بدخواه فوج لازی را بر طرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند  
 بند و محتی نگه داشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شگمین با انگریزان  
 تجویز و اصلاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیت که موجود داشت بمقابل نواب برآید  
 و جنرل منور را بهر خاش برگزیده باشش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دو هزار  
 فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه چیکل پیٹ و کستان سیورم  
 بکنجی رسید و انتظار ایچوق چوق کرنل سیلی معینہ کو نور که بسیار است جنگ ناظم آدھونی  
 بر انقطاع اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالفت انداخته  
 بخرچ جمعندی لشکر و روست محاصل تعلقه مذکور و گذاشته کرنل موصوف بخرست  
 آن صوبه متعین گشته بود هر گاه که ضرورت افتاد با سده هزار جوان بار و بیست ضرب توپ  
 و چهار و پنج صد فرنگی که از تسلیم بند آمده بودند عازم این صوب شده از راه گول  
 و نیلور به سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اجبار صاحبزاده والا قدر  
 با سواران خاص پایگاه و سنیاران و چهار ضرب توپ لمچر بغارت فوج کرنل روانه  
 فرمود و تمسای قزاق و باندار البستاری سدی ہلال خان بخشی که پیشتر لوکرافغان  
 کرپہ بود که در جنگ با سن پہلی اسیر آمده منسک سلک ملازمان عمد گشته و مرد جبری  
 دلاور بہرستزائی کرد و پیش لشکر خیران مانع رسد و سد راه کوک و ستوری داد چون  
 صاحبزادہ شیر صولت بر سواد ستویر با فواجی کرنل مقابلہ و داوراہ ہای سلامت  
 بر آن جماعہ مسدود ساخته توپ اندازی و قراولی اشتغال و زردہ اگر چه کرنل موصوف  
 بزور خورد ناموس پرستان ہراسان نشدہ جنگ کنان قریب تعلقہ گول کہ از کنجی

شش کرده فاصله دارد در رسیدن اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکرش  
 نیم جان شدند و عدم گاه و بهیچ آذوقه علاوه بر آن گشته بود و جنرال موصوف این خبر  
 دریافتند و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانند بر میگفتند از لشکر خود  
 منتخب کرده با ستظها کرنل با چند سرباهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و  
 شربت باروت و غیره شبها شب فرستاد و خود باراده اینک بعد ملحق شدن کرنل بیشتر  
 نهضت فرمایند بار با بسته مستعدت است بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی  
 قصد میکرد شبها شب بی تردد و ریح بکنج می رسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل  
 محنت ریح و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر بایش مستولی گشته بود و بمونجا رسید  
 نواب بهادر با استماع این خبر محبت علی شجاع و شیخ انصرا موعه جمعیت شالیسته با موسی  
 جانی سردار چپی کار و موسی لالی فرامیس که از نزد بسالت جنگ بعد نهر میت یافتن جوش  
 بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بدو هزار جوان بار و  
 پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحب اده پیشین راند  
 و همون شب پنجه از سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چنور و مستان پالیکاران  
 شمالی ارکات تعیین فرمود چونکه سپید صبح نمودار گردید و خسرو ستیاریگان تیغ  
 جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجمن را منظم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحب زاده  
 عرضی نهضت کردن کرنل از انجا سلامت ابلانح حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم  
 اہتمام بقدریم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه  
 میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجاع و شیخ انصرا و غیره رساله های چپی کا  
 بود آتش زرم بر افروختند و از دیگر طرف موسی لالی فرامیس بر تیرش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان زرم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کر نل با وصف تردد  
 و سعی مردانه فایز لشکر خیرل شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ و عدس شوب و تیر  
 تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام مجال لشکریان اهل بهیر کر نل رسیده بود  
 دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وارث مانده سرانگشت خشم گزید و فی الحال در  
 پناه قریه و قلعه پیر مبارک و باغ تارا استقامت گزید

همه گرم تازره احتیاط	شود تا نه کم جاوه ارتباط
بیم بچیه مغزان و بر عقل و راستی	خبر دار و همشیار بوده بجای

نواب بعد اصفا می مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمام سپاه  
 نصرت اشتباه شبانگاه طبل نهماصن کوفته پاشنه کوب و آن شد چون نیمه از شب  
 بسرا آمد جمعی از دانا یان فرنگ رامی زدند که شبانگاه سر برآه کنجی باید نهاد و بهر طریق  
 که موافقت کند به لشکر خیرل باید پیوست کر نل ازین مشاورت سرتاقت که مباد او بیل  
 شبانگاه سر رشته حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توپک بر هم خورد و مصلحتش  
 چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دورانیش قطعاً تقدیم  
 نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت مرغ سحر خیز بیابانگ بلند  
 کوک آغاز نهاد کر نل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود  
 قدم بمیدان سعی و مدافعت در میان نهاده بود و هنوز کامی چند زفته نمودار فیصل معلوم  
 خبار انگیزی خیل و خشم نواب محترم از تقدم باز داشتند مع ذالک از پیکار بیکار بودن مناسبت  
 ناموس شجاعت شمرده و قدم بجو لا نگاه میدان سربازی افشرد تا دو پاسن چهار گری روز  
 و او جرأت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

تزلزل در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دورین عقل شعور دریا  
 گلوله از توپ دورانداز برصند و تمامی باروت لشکر کرنل که بجا جمع کرده بود و از قضا  
 بر پریدن صنادیق باروت شیرازه جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت  
 از یکجانب لیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش  
 قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آیدار سر و سینه خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلیاران  
 چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برهم زد و مصداق های میدان قاصم را از خون شمنان قومیت  
 سیاه زده پوشش آهنگ بای

نقطه

سپاه زده پوشش آهنگ بای	ر بودندان کوه آهنگ زجای
بسا سز گردن بر برداشتند	بسا گل انبار انباشتند
ز بس جوش زرد زهر سوی خون	آو گونی که سیلاب ز جوی خون
نهادند زان سر بصر استی	ستادند تا چار بهر جا سیت

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بیرون پامال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و  
 دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور معرض تلف درآمدند و اب بعد فراغت ازین جنگ  
 بلا توقف بعزم مقابل جنرال که در کچی بود پیش نهاد همت فلک نعمت کرده برگردید بقالنه  
 دو فرسنگ بنا بر آسودگی مردم و دو آب مقام نمود و جنرال که با جنگ یاری کرنل سیلی  
 فرسنگ راه طی کرده بود دران اشنا بمعاینه آن دو دانگیزی بلا و باز نشیندن در دهنه توپ  
 ز دهنه گمان برد که غالباً چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بقدر خود بازگشت و شبانگاه توپ  
 کلان و سباب گران در اندرون آب حوض دیر کچی انداخته با جمعیت خود راه جنگل پیش  
 سر کرد اگر چه توپ ازین معنی خیر و آیشده تا نواح سیورم بظلمت شب عقیبتش در ساختن مانع



سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقربان را با جمعیت گران بصیبه  
 و حراست قلعه گرت پال فرستاده مراجعت نمود و آن روز در مقام تپچی خمیه  
 خرگاه آراسته آسود و زردیگر بازعنان را با بصوب سواد اعظم ارکات دریافت  
 و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوشن مرحله از جوانب شرقیه  
 و غربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد  
 گرفت و نوایر کارزار از هر سو با اشتعال آمد نظر

دو جانب که شد نرم در اشتغال برای گنجت از بسکه دود غبار چو آوازه توپ گشته بلند ز ابر دخان شلک شعله بار	تو کوئی که زد حشر جوش وبال صفارفت ز آینه روزگار تزلزل بفر سنگامی و گنده نمودی چو باران قهر از شراب
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------

غرش توپهای شیردبان بر ساعت زلزله در اندام حصار می افکند وقوع گلوله های گران  
 از خارج علی التواتر در روز شبات قدم از جامی برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کرنل  
 از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و در داتگری  
 باروت از بالای حصار و دمدنه مورچال چتری بر هوا بسته و غزیدن توپ با صدای  
 رعد توانان افتاده و بوابق رنجگامی آن معنی یگانه البرق یخطف ابصار هم  
 بصورت آورد و احوال از طرفین کوشش و ترونها بمرتبه بکار رفت که داماد نواب یعنی  
 سید حافظ علی خان در مورچه غربیه بضر بگول توپ شربت شهادت چشید و اکثر  
 سران و سپاه لشکر منصوره در آن معرکه جان نثار شدند و از آنجا نب سید فریدالدین خان  
 گروه شکر که مرده شجاع و با تدبیر بود پسینه کوبی گلوله توپ مرحله حیات مستعار متقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطراب منحصراً بجان آمد و غوغای مای مای نوای وای وای بلند و سکون فرار از تو ب محصوران بر طرف شد علاوه این حال شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رویها شکسته ازین رود مثنوی عظیم در دلهای قلعیگان جا کرده آخر کار گزاران مرحله بجایب الامعروض داشتند که امروز نقب هر دو مورچال بی پایه دیوار رسید و ماده کار ماده پختگی گردید پس موم شهر ذلیقعه سن الیه فرمان قضا اذعان عزت اذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار در مرحله هاشم بانگه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان بکمان لبان دار بازان شکک زنان بر فراز دیوار و پرچم بر آینه همچنان با مثال مثال اشتغال و نزدیکند چون تیغ دو دمه سحر از غلاف شب بر آمد روز چهارشنبه بانداران تصعید بانها مامور گردیدند و مستحقان قلعه بعبادت معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر روز آورده باهدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شورا نگیزبان در گوش نشان خورده سر از بالین برداشتن و فلک ای کام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بی حواسی بر طرفی گر خفته و آبروی مردمی ریخته عرصه خالی کردند مجتعمان مرحله بچا بکی و چالاک بی دیوار قلعه بر آمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال نشان دویدند و برخی از پشت وادگانرا بسزای بدولی و نمک حرامی بزیر تیغ بید ریغ کشیدند نواب بهادر هم شش هزار مردم دلاور از راه فیصل متوجه شهر شد و نوای سزنا و کزاداران روز طاقت سوز از یونم پیغمبر فی الصوره نشان داد و دهل کوبی شادمانه چوبی بد کوبی اسیران شهر نیز در نظم

دویدند در پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی رزم خورده شهر
دلان گل شیران بسی بر زدند	بسر نیجه زور خنجر زدند